

قصه های من و بابام

بابام داشت باغچه ی خانه را بیل می زد . من هم داشتم توی حیاط خانه با اسباب بازی هایم بازی می کردم .

نمی دانم چه طور شد که انگشتم را بریدم . خون از دستم می چکید . دویدم و رفتم پیش بابام تا زخم انگشتم

را ببندد . اما بابام تا چشمش به خونی افتاد که از انگشت من می چکید خیلی ناراحت شد ، غش کرد و افتاد

روی صندلی .

من هر چه به بابام می گفتم که زخم من را ببندد او جواب نمی داد . دلم برای بابام سوخت .

رفتم و لوله ی آب را باز کردم و به صورت بابام آب پاشیدم تا حالش خوب شود .

بابام چشمهایش را باز کرد و از روی صندلی بلند شد و دنبال من گذاشت . من هم پا گذاشتم به فرار .

من می دویدم و بابام هم دنبالم . از زخم من خون می چکید و از سرتا پای بابام آب !

نویسنده : اریش ازرن هنرمند آلمانی

فرزندم خواندن این داستان برای توماند رانندگی با کدام یک از این ماشین ها بود ؟

